

## نقش جریان تجدیدنظر طلب در سیاست خارجی رژیم اسرائیل در قبال موضوع دولت - ملت فلسطین

میلاذ یار احمدی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۸/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱/۲۳

### چکیده

۱۳۵

ساختار سیاسی اسرائیل دارای سه جریان تاثیرگذار و تعیین کننده می باشد جریان صهیونیسم تجدیدنظر طلب، جریان صهیونیسم کارگری و جریان صهیونیسم مذهبی که بر سر مسئله فلسطین نیز با یکدیگر دارای اختلافات اساسی و بنیادین هستند. مناقشه تاریخی فی مابین اسرائیل و فلسطین بعد از مطرح شدن راهکار دو دولت - دو ملت (Two State Solution) در طول سه دهه گذشته وارد مرحله ای جدید شده است. ما در این پژوهش قصد داریم با استفاده از روشی توصیفی - تحلیلی سیر مواضع اتخاذ شده از سوی جریان تجدیدنظر طلب را در مورد راه حل دو دولت - دو ملت بررسی کرده و نقش آن بر سیاست خارجی این رژیم در قبال مسئله فلسطین را واکاوی و تبیین کنیم. پرسش اصلی که نویسنده بر آن است در این بررسی به پاسخ آن بپردازد، این است که جریان تجدیدنظر طلب چه نقشی را در سیاست خارجی اسرائیل نسبت به موضوع فلسطین و به طور مشخص راهکار دو دولت - دو ملت ایفا می کند. فرضیه ای که این پژوهش بر اساس آن استوار می باشد این است که این جریان علی رغم تلاش های سطحی و ظاهری که بیشتر نشان دهنده و شبیه به یک نمایش رسانه ای و تبلیغاتی می باشد تا عزمی جدی برای حل و فصل کامل مناقشه، مخالف تاسیس دولت - ملتی واحد و مستقل بنام فلسطین در سرزمین های اشغالی است. به دیگر سخن نویسنده در این کاوش علمی بر آن است تا با بررسی ایدئولوژی جریان مذکور و سپس نقش آن در سیاست خارجی اسرائیل به سوال اصلی تحقیق پاسخ دهد.

واژگان کلیدی: جریان تجدیدنظر طلب، ژابوتینسکی، سیاست خارجی اسرائیل، فلسطین، سازه انگاری.

Milad217217@yahoo.com

۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه ای دانشگاه تهران.

جریان صهیونیسم تجدیدنظرطلب، که ما قصد داریم در این مقاله از آن به‌عنوان جریان ریویژنیسم (Revisionism Group) نام ببریم، در بدو تاسیس و آغاز حیات خود در دهه بیست میلادی بر اساس تفکرات و اندیشه‌های شخصی به نام ولادیمیر ژابوتینسکی استوار و برای خود نام و آوازه‌ای دست‌وپا کرد. اگر بخواهیم عمق اندیشه‌های ژابوتینسکی را مورد بررسی قرار دهیم به یک شش ضلعی برخورد می‌کنیم. ملی‌گرایی و وحدت ملت یهود حول محور یک دولت یهودی در اسرائیل (فلسطین)، اعتقاد به داشتن قدرت نظامی و نیروی مسلح یهودی برای دفاع از ملت یهود، تعیین حدود قلمرو دولت آینده یهود در طرفین رود اردن (کشور اردن و فلسطین اشغالی امروزی)، باور به اندیشه‌های لیبرالیستی و حمایت از طبقه متوسط یهود و نفی شعارهای کارگری و سوسیالیستی، مصلحت‌اندیشی و محافظه‌کاری نسبی و درنهایت چشم دوختن به اخذ حمایت قدرت‌های بزرگ جهانی. جریان ریویژنیسم در طول قریب به یک قرن که از آغاز فعالیتش می‌گذرد فرازونشیب‌های مختلف و متنوعی را پشت سر گذاشته است. در طول این دوران پرتلاطم بخشی از آراء پدر ریویژنیسم، یعنی ولادیمیر ژابوتینسکی دچار ریزش و حذف قرار گرفته و بخش بیشتری از اندیشه‌های بنیادین آغازین ریویژنیسم، همچنان محکم و مستحکم پا برجا باقی مانده است. حسن مطلع اندیشه‌های ژابوتینسکی را می‌توان امروزه به عینه مشاهده کرد؛ چراکه در حال حاضر وارثان اندیشه‌های او هستند که بر مسند قدرت سوار شده و آن را محکم در اختیار گرفته و این مسیر پر پیچ‌وخم را هدایت کرده و به پیش می‌برند. ریویژنیسم حتی در زمان‌هایی که در راس قدرت قرار نداشت نیز دارای قدرت تعیین‌کنندگی و اعمال نفوذ زیادی بود.

### یک. چارچوب تئوریک: سازه‌انگاری

سازه‌انگاری (Constructivism) نظریه‌ای است که برای مقابله با مادی‌گرایی محض جریان اصلی حاکم بر نظام بین‌الملل تئوریزه شده است. سازه‌انگاری حیات اجتماعی و جهان مادی را محصول مفاهیم و ایده‌های بین‌الذهانی دانسته و از یکسو به انگاره‌ها،

معانی، قواعد، هنجارها و رویه‌ها اشاره می‌کند و از سوی دیگر نقش این مفاهیم ذکر شده را در تکوین عوامل مربوط به قوه ادراک و اندیشه آدمی بررسی می‌کند. سازه‌انگاران که از آنها به‌عنوان معناگرایان نیز یاد می‌شود، برخلاف نوواقع‌گرایی و نولیبرالیسم که بنیادی‌ترین حقیقت را «سرشت و سازمان‌دهی نیروهای مادی» می‌دانند، «سرشت و ساختار آگاهی اجتماعی» را بنیادی‌ترین واقعیت موجود می‌پندارد. ذکر این نکته ضروری است که سازه‌انگاری جهان مادی را نفی نکرده و خود را بدین‌سان از پس‌ساختارگرایان جدا ساخته است. سازه‌انگاران، از جمله الکساندر ونت معتقدند که جهان ذهنی و اندیشه آدمی مستقل از ذات حیات نبوده و در تعاملات و کنش‌های انسانی است که شکل می‌گیرد (مشیرزاده، ۱۳۹۴).

## دو. ایدئولوژی جریان تجدیدنظرطلب (ریویژنیسم)

ریویژنیسم در لغت به معنای تجدیدنظرطلبی است. جنبش ریویژنیسم از این جهت که رویه و تاکتیکی متفاوت از جریان اصلی حاکم اتخاذ نموده، ریویژنیست یا تجدیدنظرطلب نامیده می‌شود. جریان ریویژنیسم بخشی از جنبش صهیونیسم می‌باشد که با جدایی و خروج از سازمان جهانی صهیونیسم در دهه بیست میلادی، تاسیس گردید. هدف اصلی این جریان تسهیل مهاجرت یهودیان از سراسر جهان به فلسطین و بازسازی دولت-ملت یهود در فلسطین می‌باشد. این جریان از نظر ایدئولوژی و بر اساس تقسیم‌بندی‌های سنتی سیاسی در جناح راست قرار گرفته و مشی و منش غیرمذهبی یا سکولاریستی را سرلوحه اقدامات خود قرار داده است.

### ۱-۲. ژابوتینسکی

بدون تردید شاهره اصلی شناخت جریان ریویژنیسم از شناخت افکار، اندیشه‌ها و ایده‌های ولادیمیر ژابوتینسکی (۱۹۴۰ - ۱۸۸۰) می‌گذرد. بدون شناخت آرای وی نمی‌توان جریان ریویژنیسم را مورد کنکاش و بررسی قرار داد. ژابوتینسکی بنیان‌گذار، ایدئولوگ و نظریه‌پرداز اصلی ریویژنیسم بوده و آرا و اندیشه‌های الهام‌بخش فعالیت‌های بسیاری از ملی‌گرایان یهود و حتی تا حدی جامعه مذهبی یهود بوده است؛ هرچند او هرگز نتوانست آرمان و آمال اصلی خود را که همان تاسیس دولت-ملتی یهودی

و اتحاد یهودیان حول محور آن در فلسطین بود را ببیند و لمس کند؛ ولی پایه‌گذار اندیشه و جریانی شد که آن جریان حدود سه دهه پس از استقلال اسرائیل توانست قدرت را تصاحب کرده و امروزه نیز بدل به اصلی‌ترین و قدرتمندترین جریان سیاسی اسرائیل شده است. با توجه به اهمیت اندیشه‌های ژابوتینسکی و نقش و جایگاه بی‌نظیر وی در میان پیش‌قراولان نهضت صهیونیسم و جهت‌آشنایی و شناخت این نحله فکری راه و چاره‌ای وجود ندارد، جز اینکه مستقیماً به سراغ آرا، افکار و نظریات وی رفته و با نگاهی ریزبینانه و ژرف‌اندیش آنها را مورد کنکاش و تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

## ۲-۲. آرا و اقدامات ژابوتینسکی

ژابوتینسکی در سال ۱۹۰۳، به سازمان صهیونیسم (Zionism Organization) پیوست و به سرعت به یکی از اعضای مهم این سازمان بدل گردید. ژابوتینسکی همواره خود را پیرو اصلی و مرید واقعی هرتزل می‌نامید. او مسیر خود را همان مسیری معرفی می‌کرد که اگر هرتزل زنده بود او نیز همان مسیر را در پیش می‌گرفت (Jabotin-sky, 1934). اولین اقدام مبارزه‌ای ژابوتینسکی پس از پیوستن به سازمان صهیونیسم، تاسیس سازمان یهودی دفاع از خود (Jewish Self-Defense Organization)، که یک گروه شبه‌نظامی به حساب می‌آمد، بود. او این کار را در همان ابتدای فعالیت‌های مبارزه‌ای خویش انجام داد و هدف از انجام آن را دفاع مسلحانه یهودیان از خود در برابر خطرات احتمالی برشمرد. او بارها و بارها به همه یهودیان در سرتاسر جهان می‌گفت که یک یهودی باید سلاح داشته باشد، سلاح به دست بگیرد و بکارگیری و استفاده از سلاح‌های مختلف را بیاموزد تا بتواند در صورت لزوم برای محافظت از جان خود و هم‌نوعان یهودی خود بکار ببرد. از ژابوتینسکی در این باره جملاتی نیز نقل شده است، از جمله اینکه: «جوان یهود، شلیک کردن را یاد بگیر» و یا این جمله که می‌گوید: «اسلحه داشته باشیم و نیاز نداشته باشیم، بهتر است تا نیاز داشته باشیم؛ ولی اسلحه نداشته باشیم». او به مفهومی به نام سرنوشت معتقد نبود و دستیابی به موفقیت را تنها از طریق اتحاد و تلاش میسر می‌دانست (Jabotinsky, 1932). او که با جریان غالب و حاکم بر سازمان صهیونیسم، یعنی جریان صهیونیسم کارگری اختلاف داشت، معتقد بود که نباید با دادن شعارهای طبقاتی باعث چندپارگی و اختلاف یهودیان با

یکدیگر شد (Jabotinsky, 1934). ژابوتینسکی بیان می‌داشت که یهودیان برای رسیدن به هدف مد نظرشان می‌بایست، همچون یوسف پسر یعقوب انسانی باهوش و دانا باشند (Jabotinsky, 1911). ژابوتینسکی در می ۱۹۲۱، به وینستون چرچیل وزیر مستعمرات بریتانیا نامه زد و گفت: «نیروهای بریتانیا هم در اورشلیم و هم در بندر جافا در راستای حمایت و حفاظت از جان و مال یهودیان شکست خورده و زندگی یهودیان در این مناطق نابود گشته‌اند» (Kaplan, 2005). ژابوتینسکی، که هرچه می‌گذشت زاویه و فاصله‌اش با انگلیسی‌ها افزایش پیدا می‌کرد، به شدت از رویه و عملکرد دولت انگلستان انتقاد می‌کرد و معتقد بود که دولت بریتانیا می‌بایست از فلسطین خارج شده تا اجازه دهد یهودیان و فلسطینیان خود برای سرنوشت‌شان تصمیم‌گیری کنند و یا اینکه اگر قصد کنار کشیدن و تخلیه فلسطین را ندارند می‌بایست با در پیش گرفتن راهبردی عادلانه، بی‌طرفانه و عاری از هرگونه جانبداری و حمایت از ملتی خاص، اجازه دهد که یهود با تلاش خود حق و حقوق مُسَلَم و مشروع خود را استیفا کند. غیرممکن است که ملت یهود فراموش کنند تا زمانی که پنج هزار سرباز یهودی در فلسطین بودند، هیچ اتفاق ناگواری برای یهودیان نیفتاد؛ ولی پس از کاهش آنها به چهار صد نفر، شش یهودی در اورشلیم مورد سوء قصد قرار گرفته و کشته شدند و اکنون هیچ راهی وجود ندارد، جز آنکه سازمان دفاع از خود (سازمان خودیاری) به صورت دائمی و قوی تشکیل دهد و توسط سرویس اطلاعاتی خودمان مسلح و حمایت گردد؛ زیرا ما نیاز به پشتیبانی داریم و باید حمایت شویم (Kaplan, 2005).

نظامی‌گری یهودی و روابط نه‌چندان خوب ایشو (یهودی‌های ساکن فلسطین) با دولت بریتانیا در نهایت منجر به خروج و استعفا ژابوتینسکی از سازمان صهیونیسم در سال ۱۹۲۳ گردید. ژابوتینسکی که مشاهده می‌کرد حضورش در سازمان صهیونیسم دیگر مفید نمی‌باشد، تصمیم به ترک سازمان صهیونیسم و تاسیس «اتحادیه صهیونیست‌های ریویژنیست» (Alliance of Revisionists-Zionists) گرفت. او همچنین در همان سال «جنبش جوانان بیتار» (Youth Movement Beitar) را در لتونی تاسیس نمود. اصلی‌ترین دلیلی که باعث عقب‌نشینی استراتژیک و خروج ژابوتینسکی از سازمان صهیونیسم شد، این بود که جریان همفکر ژابوتینسکی در سازمان در موضع اقلیت

قرار داشتند و به‌همین دلیل صدا و تلاش آنان نمی‌توانست منجر به عملی شدن و به‌وقوع پیوستن خواسته‌ها و مطالبات آنان شود. ژابوتینسکی به‌منظور اثرگذاری بیشتر و مبارزه توأمان با جریان کارگر، دولت بریتانیا و اعراب فلسطینی، در سال ۱۹۲۳، رسماً جنبش ریویژنیسم را پایه‌گذاری کرد. ژابوتینسکی سپس به پاریس رفت و در آنجا آرا و ایده‌های سیاسی خودش را تئوریزه و سازمان‌دهی کرد و در آوریل سال ۱۹۲۵، در شهر پاریس، اتحادیه صهیونیستی-ریویژنیستی (Union of Revisionist Zionist) موسوم به «هاتزوهار» را تاسیس نمود. اکثریت اعضای این سازمان، برخلاف سازمان بیتار که بیشتر اعضایش از یهودیان کشورهای اروپای شرقی بودند، از یهودیان روس‌تبار بودند؛ هرچند هاتزوهار ادامه‌دهنده خط و مشی سازمان بیتار بود؛ هر دو آنها مشی صهیونیستی و ریویژنیستی داشته و توسط یک شخص، ژابوتینسکی، تاسیس شدند. آنها از اندیشه‌های ژابوتینسکی از جمله تاسیس لژیون یهودی و همچنین دولت - ملتی یهودی در فلسطین حمایت می‌کردند. ژابوتینسکی در سال ۱۹۳۹، تصمیم به شورش و قیام مسلحانه علیه بریتانیا می‌گیرد که با آغاز جنگ جهانی دوم و ترس از مسلط شدن آلمان نازی- که سیاست‌های یهودستیزی داشت- از تصمیم خود عقب‌نشینی کرد (Brenner, 1983).

## ۲-۳. ژابوتینسکی و هدف

غایت هدف ژابوتینسکی تاسیس دولت- ملت یهودی در فلسطین است و ابزار اصلی وی برای نیل به چنین مهمی از نظر او، تنها آگاه کردن مردم می‌باشد. فرایند آگاه کردن گاهی اوقات از میدان مبارزه و جنگ مسلحانه می‌گذرد و گاهی اوقات از میدان سیاسی و با مذاکره و گفتگو؛ اما آنچه معیار و شاخص می‌باشد آگاه‌بخشی و بیدار کردن هویت خفته یهودیان است. او معتقد بود یهود باید بیدار شود، مادامی که یهود در خواب غفلت به سر برد، سرنوشتش تغییری پیدا نخواهد کرد و می‌بایست جبر و جفاهای دولت‌ها و ملت‌های دیگر را ناچاراً به جان بخرد. دستیابی به هدف فقط و فقط با تلاش جهت بیداری امت پراکنده یهود و احیای هویت و روحیه جهادی یهودیان جهت اتحاد آنان حول محور هویت ملی، یعنی اسرائیل و هویت تاریخی و باستانی، یعنی یهودیت، میسر خواهد شد. بدون آگاهی و بیداری یهودیان، یهود نخواهد توانست به مقصد و

غایت خود نایل گردد؛ به عبارت دیگر تعیین کننده‌ترین عامل جهت برپایی دولت-ملت یهودی رستاخیز ملی است؛ اما نکته‌ای که در این میان وجود دارد این است که این رستاخیز ملی نیازمند ظهور و شهرت رهبر یا رهبرانی است که همچون یک فرمانده نظامی می‌بایست لشکری را رهبری و هدایت کند؛ به عبارت دیگر رستاخیز ملی مستلزم رستاخیز فردی است و شورش، انقلاب و هرگونه حرکتی که فاقد تدبیر رهبری خاص یا گروهی نخبه باشد، همچون مار بدون سر بوده و فاقد کارایی لازم خواهد بود و سر منزل مشخص و امیدوارکننده‌ای در انتظار آنان نخواهد بود و ادامه دادن چنین حرکت و مسیری جز ناکامی و شکست، نتیجه دیگری در پی نخواهد داشت. نکته دیگری که ژابوتینسکی بدان معتقد است این است که تنها آموزش مستقیم و یا سخنرانی، گفتگو، نوشتن کتاب، مقاله و یادداشت، نمی‌تواند احیای بخش و بیدار کننده همه یهودیان باشد و گاهی اوقات می‌بایست با نشان دادن و انجام آن چیزی که بدان معتقدیم و از آن سخن به میان می‌آوریم، به دنبال احیای حلقه مفقوده یهود که همان هویت ملی و تاریخی است، باشیم. مردم با دیدن تحمل سختی از سوی رهبرانشان و همچنین جانفشانی‌ها و تلاش‌های مسرانه و دیدن انسان‌هایی خستگی‌ناپذیر، تهییج و تحریک شده و آن لحظه، لحظه‌ای است که ما به دنبال آن هستیم و آنگاه است که باید میوه این درخت تنومند چیده شود و آن میوه چیزی نیست، جز ملتی واحد به نام یهود و دولتی قدرتمند به نام اسرائیل.

## ۲-۴. ژابوتینسکی و تئوری دو ملت

یکی دیگر از باورهای مهم ژابوتینسکی، که در قالب یک نظریه منسجم ارائه گردید و با مخالفت‌ها و موافقت‌های مختلفی نیز همراه بود، تئوری دو ملت (Bi-Nation Theory)، است. بر اساس این نظریه می‌بایست هر دو ملت فلسطینی و یهودی در سرزمین فلسطین در کنار یکدیگر همزیستی دوستانه و مسالمت‌آمیزی را داشته باشند. در ادامه این نظریه، ژابوتینسکی دولت مدنظر و مطلوب خود را که قرار است در آینده، بر فلسطین حکمرانی کند را دولتی برآمده از اراده مجموع هر دو ملت و هر دو قوم یهودی و عرب فلسطینی می‌داند. بر این اساس حکومت، دولت و به‌طور کلی عرصه سیاست‌ورزی و اداره جامعه ملک مطلق ملتی خاص، چه عرب چه یهود، نبوده

و دولت آینده در تمامی سطوح بر پایه رای و اراده مردم بنا خواهد گردید. ژابوتینسکی معتقد است، نژادی نباید به‌عنوان نژاد غالب و درجه یک برگزیده و معرفی گردد و هر یک از نژادها باید نژاد حاکم در نظر گرفته شده و حق خودمختاری داخلی داشته باشند؛ به‌عنوان مثال مدارس، موسسات و سایر نهادها باید تحت‌الحمایه دولت حاکم قرار گرفته و موانع قانونی احتمالی در این میان باید از سر راه این نهادهای مدنی که متعلق به ملت یهود یا ملت عرب هستند، برچیده شود. چه عرب چه یهود، باید بتوانند فعالیت‌های مدنی و اجتماعی مختلف و مستقلی داشته باشند. به‌عبارت دیگر، برابری مدنی و حقوقی می‌بایست میان هر دو ملت عرب و یهود برقرار باشد. در باب فعالیت‌های مربوط به آداب و رسوم سنتی و رواج فرهنگ بومی نیز باید علایق و مناسک طرفین مورد احترام واقع شده و هیچ مانع و سدی نباید بر سر راه آن قرار گیرد (Jabotinsky, 1923). ژابوتینسکی بر این باور است که حقوق هر دو ملت توسط پارلمان برآمده از رای مردم و همچنین نظام اداری و دستگاه بوروکراسی حاکم بر کشور باید تضمین گردد. او همچنین بیان می‌داشت که اکثریت مطلق و یا اکثریت نسبی بودن یک قوم نباید دلیلی برای تضييع حقوق قوم در اقلیت باشد و حتی اگر ۹۰ درصد جمعیت یک کشور متعلق به قوم و نژادی خاص باشد، باید آن اقلیت ۱۰ درصدی جامعه، حقوقی برابر و مساوی با اکثریت آن جامعه داشته باشد. ژابوتینسکی چندین مثال از کشورهای چندملیتی نیز در این باره زده و کشورهای، همچون مجارستان، اتریش و امپراتوری روسیه که به ترتیب متشکل از پنج، نه و صدوچهار ملت و قوم بوده‌اند را مورد بررسی قرار داده و نابرابری حقوقی اقوام و ملل موجود در این کشورها را یادآور شده و از حقوق تضييع و پایمال شده یهودیان در این جوامع گلایه و ابراز تاسف می‌کند (Jabotinsky, 1930).

## ۲-۵. ژابوتینسکی و دولت آینده

شمایل و مختصات آن که ژابوتینسکی از دولت آینده یهود در فلسطین معرفی می‌کند مشتمل بر چندین بخش است که عبارتند از برابری مدنی، زبان، خودمختاری فرهنگی، اماکن مقدس و سرزمین.

### ۲-۵-۱. برابری مدنی

۱- هیچ مانعی نباید بر سر بازگشت یهودیان به خانه خود (فلسطین) وجود داشته

باشد و هر کسی که به این سرزمین مهاجرت کند به صورت اتوماتیک شهروند فلسطین محسوب می‌شود. اصول حاکم بر مناسبات جامعه مدنی بر اساس حقوق برابر میان همه شهروندان با هر نژاد، زبان، عقیده و طبقه اجتماعی تنظیم خواهد گردید؛

۲- در دولت آینده اگر مقام اول قوه مجریه (چه رییس‌جمهور و چه نخست‌وزیر) یک یهودی بود معاون اول وی به اعراب پیشنهاد می‌شود و کابینه نیز تلفیقی از یهود و عرب خواهد بود؛

۳- اعضای پارلمان نیز به وسیله انتخابات آزاد و از میان هر دو ملت یهود و عرب برگزیده خواهند شد؛

۴- در دولت آینده، شوراها و مناصب مختلف بر اساس قانون میان هر دو ملت یهود و عرب تقسیم خواهد شد.

## ۲-۵-۲. زبان

۱- هر دو زبان عبری و عربی دارای اعتبار قانونی و برابری حقوقی با یکدیگر هستند؛  
 ۲- هیچ قانون دولتی اعم از اعلامی یا دستوری، هیچ سکه، اسکناس و یا استامپ دولتی، هیچ نشریه‌ای که با هزینه دولتی منتشر می‌شود، اعتبار ندارد مگر اینکه به هر دو زبان عبری و عربی اجرا شود؛

۳- هر دو زبان عبری و عربی می‌بایست اثرگذاری قانونی برابری با هم داشته باشند.  
 چه در پارلمان، چه در دادگاه‌ها، چه در مدارس و چه در سایر اماکن عمومی؛  
 ۴- تمامی دفاتر دولتی موظف هستند که به مخاطب و ارباب رجوع خود بر اساس زبان وی پاسخگو باشند.

## ۲-۵-۳. خودمختاری فرهنگی

۱- جوامع عرب و یهود دارای استقلال و خودمختاری فرهنگی هستند و اعراب مسیحی و یا هر گروه دیگر از شهروندان که به دنبال خودمختاری می‌باشند، می‌بایست درخواست خود را به پارلمان اعلام کنند و پارلمان نیز موظف با پاسخگویی به آنهاست؛  
 ۲- موضوعات شخصی و دینی، مسایل آموزشی (در همه شاخه‌ها و مقاطع)، برقرای آرامش عمومی و کمک به اعضای آن جامعه در مسایل مختلف اجتماعی از وظایف رژیم ملی حاکم بر هر یک از ملت‌ها است؛

۳- هر جامعه‌ای می‌بایست برای خود یک رژیم مقرراتی ملی تنظیم کرده و در محدوده آن برای خود قوانین مالیاتی در نظر بگیرد؛ بنابراین قبل از اجرای چنین رژیمی باید یک مسئول اجرایی ملی تعیین گردد؛

۴- هر وزیری باید مستقل از تمامی احزاب از تمامی فرهنگ‌ها نمایندگی کند.

#### ۲-۵-۴. اماکن مقدس

۱- حدود مناطق مربوطه در درون شهر قدیمی اورشلیم، باید توسط جامعه ملل تعیین گردد. همچنین باید مصونیت سیاسی و مشروعیت جهانی، توسط سفارت‌ها برای طرفین اعمال گردد؛

۲- هر کدام از این مناطق باید شهرداری تحت شورای منصوب با توافق مقامات کلیسای مربوطه تشکیل دهند؛

۳- رژیم‌های مشابهی برای سایر مکان‌های مقدس در سراسر کشور باید اعمال گردد؛

۴- به غیر از زمان‌های جنگ، همه مردم و زائرین با هر ملیتی می‌توانند آزادانه به اماکن مقدس دسترسی داشته باشند؛

۵- نماینده جامعه ملل، به عنوان سفیر، باید از منافع طرفین، عرب و یهود، دفاع کند (Jabotinsky, 1940).

#### ۲-۵-۵. سرزمین

بر اساس باور ژابوتینسکی، حدود قلمرو و حاکمیت دولت آینده یهود هر دو طرف مرزهای اردن را در برمی‌گیرد. از سال ۱۹۲۵ تا اواسط دهه پنجاه تصویر و نقشه انحصاری که سرزمین مدنظر ریویژنیست‌ها را معرفی می‌کند، شامل زمین‌های هر دو سوی ساحل رود اردن می‌باشد. هرچند یک اقلیت در درون جنبش ریویژنیسم نیز وجود داشت که به اصل نیل تا فرات معتقد بوده و قلمرو اسراییل را از رود نیل در مصر تا رود فرات می‌دانستند. آنان که از جمله شاخص‌ترین آنها می‌توان به یوری زوی گرینبرگ اشاره کرد، بر اساس باورهای مذهبی و متون مقدس یهود چنین زمین‌هایی را متعلق به دولت اسراییل می‌دانستند. علت در نظر گرفتن هر دو طرف رود اردن، به عنوان مرزهای اسراییل توسط ریویژنیست‌ها، بر اساس ترسیم کردن نقشه فلسطین توسط

دولت بریتانیا در سال ۱۹۱۹ می‌باشد» (Shelef, 2010: 82). ژابوتینسکی استدلال می‌کرد که حذف ماورای اردن (شرق رود اردن) از مناطق تحت امر و قلمرو دولت آینده اسرائیل، هم‌بی‌عدالتی تاریخی است و هم‌بی‌عدالتی عملی. او چنین توضیح می‌داد که شرق اردن همواره متعلق به سرزمین فلسطین بوده و از نظر تاریخی، یهودیان قبل از اینکه در مناطق غربی رود اردن سکنی گزینند در مناطق شرقی آن ساکن شده بودند. ریویژنیست‌ها همواره بر حقوق و مالکیت یهودیان بر مناطق شرق اردن، بر علیه برنامه تقسیم فلسطین در سال ۱۹۳۷، تاکید می‌ورزیدند. ژابوتینسکی تا حدی با پیشنهاد و برنامه تقسیم پیل (Peel Partition Plan) مخالفت ورزید؛ چراکه می‌ترسید این برنامه به قانون تبدیل شده و با رسمی شدن آن، مناطق شرق رود اردن دیگر از دسترس دولت اسرائیل برای همیشه خارج گردند (Shelef, 2010).

## ۲-۶. ژابوتینسکی و دموکراسی

ژابوتینسکی مفهوم دموکراسی را تایید و مورد قبول خود می‌داند؛ ولی بر سر چگونگی اجرای آن اختلاف دارد. وی دموکراسی را دارای شروطی می‌داند و بر این باور است که مادامی که یهودیان در سراسر جهان پراکنده و فاقد ملتی واحد و منسجم هستند، دموکراسی معنایی ندارد. آنها باید ابتدا به سرزمین وعده داده شده خود، یعنی فلسطین بازگردند و سپس طی انتخاباتی کاملاً آزاد و دموکراتیک سرنوشت ملت خود را تعیین کنند. دموکراسی در ذات خود، امری خوب و پسندیده است و همه ما آن را دوست داریم و برای کسب آن تلاش می‌کنیم؛ اما نباید حقوق مشروع یهودیان روی زمین بماند و وعده‌هایی داده شود که هرگز عملیاتی نمی‌شود (Jabotinsky, 1910).

## سه. صهیونیسم تجدیدنظرطلب و سیاست خارجی

سخنی به گزاف نرفته است اگر بگوییم به‌طور کلی بیشترین نقش و تاثیر در شکل‌گیری سیاست خارجی اسرائیل و به‌طور مشخص راهبرد اجرایی و عملی دولت اسرائیل در قبال مسئله دولت-ملت فلسطین را، جریان تجدیدنظرطلب و یا همان ریویژنیسم ایفا کرده است. موضوع «دو دولت- دو ملت» از اواسط دهه هشتاد میلادی بود که به تدریج بر سر زبان‌ها افتاده و از اواخر دهه هشتاد نیز رنگ‌وبوی جدی‌تری

به خود گرفت که این خود حاکی از عزمی جدید با حرف و رویکردی تازه نسبت به این زخم کهنه داشت. از زمان بدو اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و حتی دوران پیش از آن، تا اواخر دهه هشتاد رویکرد و راهبرد طرفین اسرائیلی و فلسطینی حول محور «یک دولت- دو ملت» می‌چرخید و هیچ یک از طرفین حاضر به مشروعیت‌بخشی به طرف مقابل نبودند تا اینکه شورای ملی فلسطین (PNC) در سال ۱۹۸۸، طی بیانیه رسمی با به رسمیت شناختن موجودیت اسرائیل عملاً راهبرد «دو دولت- دو ملت» را کلید زد. به‌همین خاطر ما قصد داریم در این قسمت از پژوهش، این راهبرد جدید را در سه بخش یا بازه زمانی مورد تجزیه‌وتحلیل قرار دهیم. این سه دوره به ترتیب عبارتند از:

۱- ریویژنیسم و توافق لندن؛

۲- ریویژنیسم و پیمان اسلو؛

۳- ریویژنیسم در هزاره جدید.

### ۳-۱. ریویژنیسم و توافق لندن

انتخابات ۱۹۸۴، یک دو قطبی سنگینی را به‌وجود آورد. دو حزب کارگر و لیکود روی هم رفته هشتادوهفت کرسی کنست را توانستند به خود اختصاص دهند. حزب کارگر به رهبری شیمون پرس توانست لیکود و اسحاق شمیر را شکست دهد؛ ولی به‌دلیل نزدیکی آرا و حساسیت خاصی که بر اوضاع وقت اسرائیل حاکم بود نهایتاً تصمیم بر این شد که پرس و شمیر دوره چهار ساله را میان خود تقسیم کنند؛ به‌طوری‌که ریاست دو سال نخست را پرس و دو سال پایانی دوره را شمیر برعهده گیرد. پرس به نسبت شمیر میل و رغبت بیشتری برای حل‌وفصل مسئله فلسطین داشت؛ ولی در این میان دو مشکل اساسی وجود داشت. اولین مشکل این بود که اعراب تنها حاضر بودند که در چارچوب یک کنفرانس بین‌المللی و با حضور تمامی نمایندگان کشورهای عربی پای میز مذاکره بنشینند؛ درحالی‌که بیشتر سیاستمداران و دولت‌مردان اسرائیلی با این موضوع مخالف بودند؛ چراکه معتقد بودند چنین تقابلی ناعادلانه و در چارچوب منطق «همه علیه یکی» (All against one)، خواهد بود و تحت چنین شرایطی اسرائیل راه و چاره‌ای نخواهد داشت، جز اینکه امتیازات بی‌اندازه و نامعقولی را به طرف مقابل هدیه کند و اگر هم زیر بار چنین امتیازاتی نرود در نتیجه مذاکرات شکست خواهد

خورد به همین دلیل طرف اسرائیلی بیشتر تمایل به مذاکرات دوجانبه داشت. دومین مشکلی که وجود داشت نیز به مسئله حضور ساف (سازمان آزادی بخش فلسطین) در مذاکرات برمی گشت جایی که اسرائیل حاضر به مشروعیت بخشی و به رسمیت شناختن ساف به عنوان نماینده رسمی و قانونی اعراب فلسطینی نبود و حضور ساف را منوط به پذیرفتن قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت که طرف فلسطینی را به موجب ارتکاب اقدامات تروریستی محکوم کرد، از طرف ساف می دانست. ریچارد مورفی معاون وزیر امور خارجه آمریکا پیشنهاد داد که یک کنفرانس بین المللی تشریفاتی برگزار شده و پس از پایان آن گفتگوهای دوجانبه برگزار شود پیشنهادی که با مخالفت طرف اسرائیلی مواجه شد. سرانجام در یازده فوریه ۱۹۸۵، ملک حسین و یاسر عرفات طی ملاقاتی تصمیم گرفتند که هیات مشترک اردنی- فلسطینی شکل داده تا با طرف اسرائیلی مذاکره کند. این پیشنهاد نیز با مخالفت شدید پرس و شمیر مواجه شد؛ چراکه آنها تحت هیچ شرایطی حاضر به حضور نمایندگان از ساف در مذاکرات نبودند و این امر را خط قرمز خود قرار دادند. در نهایت با کوتاه آمدن طرف اردنی و اعلام رسمی انحلال توافق فلسطینی- اردنی در تاریخ ۱۹ فوریه ۱۹۸۶، قرار بر این شد تا مذاکرات اردنی- اسرائیلی به صورت دوجانبه و مستقیم برگزار شود. مذاکراتی که در نهایت میان شیمون پرس نخست وزیر وقت اسرائیل و ملک حسین پادشاه اردن در ۱۱ آوریل ۱۹۸۷، در لندن انجام شد. توافقی که به «توافق حسین- پرس» معروف شد. بر اساس این توافق قرار شد که یک کنفرانس بین المللی مرکب از اعضای دائم شورای امنیت، دولت اسرائیل و نمایندگان از طرف کشورهای عرب منطقه و همچنین ساف جهت تعیین حدود حقوق فلسطینیان برگزار شود. با پایان دوره دو ساله پرس و روی کار آمدن شمیر عملاً تمامی تلاش های پرس و ملک حسین جهت حل و فصل مسئله فلسطین نقش بر آب شد. جناح ریویژنیسم و در راس آن اسحاق شمیر از همان ابتدا با طرح هرگونه گفتگو با طرف فلسطینی مخالف بود. استدلال شمیر این بود که مذاکره چیزی جز معامله نیست و در معامله طرفین باید امتیازاتی را به یکدیگر اعطا کنند به همین خاطر اولین امتیاز و خواسته ای را که طرف فلسطینی از طرف اسرائیلی مطالبه خواهد کرد، مسئله سرزمین خواهد بود. شمیر به شدت با کوتاه آمدن از ساحل

غربی رود اردن و بخش شرقی اورشلیم (قدس) و به‌طور کلی دادن امتیازات سرزمینی مخالف بود. یکی از مهمترین تبعات و نتایج تصمیمی که شمیر اتخاذ کرد، وقوع انتفاضه اول فلسطینیان در دسامبر ۱۹۸۷ بود. انتفاضه‌ای که یادآور قیام اعراب در اواخر دهه سی بود و اثراتش تا کنفرانس مادرید در ۱۹۹۱ ادامه پیدا کرد (Maoz, 2006). اسحاق شمیر همواره سعی می‌کرد با مظلوم و محق جلوه دادن اسرائیل از زیر بار فشارهای داخلی و خارجی در رابطه با حقوق فلسطینیان شانه خالی کند. وی در مارس ۱۹۸۸، در همین رابطه در کنست اعلام کرد: «هیچ کس نمی‌تواند از این واقعیت فرار کند که ملت و دولت یهود همواره در یک آزمون اخلاقی دائمی قرار گرفته است که هیچ ملت یا کشور دیگری نمی‌تواند با آن مواجه شود و یا از پس آن بر بیاید؛ با این حال ما با شجاعت تمام حاضریم با تمام این مطالبات اخلاقی مواجه شویم» (Waxman, 2006: 75). اتخاذ چنین موضعی از سوی شمیر به هیچ عنوان دور از ذهن نبود؛ چراکه وی از اعضای مهم و برجسته ایرگون و لچی (دو سازمان شبه‌نظامی و تروریستی پیش از استقلال اسرائیل) به حساب می‌آمد و مواضع سخت و خشنی را در همان دوران علیه فلسطینی‌ها و همچنین نیروهای استعمارگر بریتانیا از خود نشان می‌داد. شمیر یکی از معتقدین به اصل «نیل تا فرات» بوده و بر این باور است که سلاح و ابزاری جز شمشیر (منظور قدرت نظامی است) نمی‌تواند راهگشا و آزاد کننده سرزمین اسرائیل (فلسطین) باشد (Shindler, 1995).

### ۳-۲. ریویژنیسم و پیمان اسلو

توصیف و تحلیل رویکردها و نظرات موجود در درون جریان ریویژنیسم و به‌طور مشخص نماینده اصلی این جریان، یعنی حزب لیکود در باب مسئله گفتگوهای صلح و پیمان اسلو دارای پیچیدگی و سختی می‌باشد. به‌همین خاطر ما قصد داریم که مواضع لیکود در این باره را در دو دوره مجزا و مختلف در دهه نود مورد بررسی قرار دهیم.

#### ۳-۲-۱. لیکود در حاشیه (۱۹۹۶-۱۹۹۲)

در این دوران اختلافات و گفتگوهای درون‌حزبی زیادی پیرامون برنامه صلح و توافق اسلو یک، موسوم به غزه- اریحا که در ۱۳ دسامبر ۱۹۹۳ منعقد شد، وجود داشت؛ به‌گونه‌ای که به‌طور کلی می‌توان سه نظر و ایده متفاوت را در این باره در درون

لیکود مشاهده کرد. یوزی لاندای یکی از چهره‌های شاخص لیکود و کسی که بیش از دو دهه سابقه حضور و عضویت در کنست را دارد معتقد بود با سرهم‌بندی کردن اصول ایدئولوژیکی حزب نه‌تنها نمی‌توان رضایت افکار عمومی را جلب کرد؛ بلکه باعث وارد شدن آسیب جدی به وجهه و اعتبار حزب می‌شود. لیمر لیونات (یکی دیگر از چهره‌های مطرح لیکود که او نیز ۲۳ سال به نمایندگی از لیکود در کنست حضور داشت) بر این باور بود که می‌بایست در خط‌مشی حزب تغییراتی داده شود و از نقش آن کاست؛ چراکه باعث چند دستگی و تفرقه شده بود؛ درحالی‌که حزب باید پذیرای اندیشه‌های مختلف باشد. نظر دیگری که در حزب وجود داشت این بود که ما می‌بایست از ایدئولوژی حزب محکم دفاع کرده و ذره‌ای کوتاه نیایم (Mendilow, 1999). همان‌طور که گفته شد، سه دستگی میان اعضای لیکود وجود داشت. عده‌ای ادامه دادن مشی پیشین را به صلاح ندانسته و خواستار ورود به مذاکرات شدند؛ چراکه اتخاذ مواضع صریح و غیرقابل انعطاف از جانب حزب را خطری برای مانور قدرت حزب می‌پنداشتند بسیاری از همین افراد علت اصلی شکست لیکود در انتخابات ۱۹۹۲ را نیز در همین مواضع سرسختانه می‌دانستند. عده‌ای دیگر نیز به‌جای اینکه موضع صریح خود را بیان کنند، مسئله دیگری را مطرح کردند. آنها بر این باور بودند که می‌بایست ساختار حزبی لیکود در برابر اندیشه‌های مختلف از خود انعطاف نشان داده و با فراهم آوردن زمینه‌های هم‌اندیشی و گفتگوهای مختلف، گامی بلند در ارتقا جایگاه حزب بردارند؛ اما عده‌ای دیگر نیز همچنان همان مسیر طی شده پیشین را در پیش گرفته و خواهان وفادار ماندن اعضا به ایدئولوژی حزب بودند. آنها به‌شدت با مسئله مذاکرات صلح مخالفت کرده و آن را عقب‌نشینی از مواضع پیشین قلمداد می‌کردند. این گروه بر این باور بودند که مذاکره با فلسطینیان، یعنی به رسمیت شناختن حقوق آنها و دادن امتیاز به اعراب که این خود یعنی خیانت به باور و ایدئولوژی ریویژنیسم. آنها تحت هیچ شرایطی راضی به کوتاه آمدن از مواضع خود نبوده و دولت رابین را نیز در این رابطه به‌شدت موردنقد خود قرار می‌دادند.

از دیگر چهره‌های شاخص لیکود می‌توان به آریل شارون و بنیامین نتانیاهو اشاره کرد. این دو نفر معتقد بودند که گاهی اوقات برای بهبود برونداد و چهره حزب می‌توان

دست به رویکردهای پراگماتیستی زد. نتانیاهو معتقد بود اگر ما به دنبال بازگشت به قدرت و دولت هستیم پس می‌بایست اندکی خارج از خطوط اصلی فعالیت کنیم. او چارچوب معین حزب را ناکافی می‌دانست و معتقد بود که بهتر است در ابتدا به صراحت از تحریم مذاکرات صحبت نکرده و خود را به تدریج وارد مذاکرات کنیم. وی تحریم گفتگوهای صلح را خطری بزرگ برای جریان ریویژنیسم و احزاب وابسته به آن، به خصوص لیکود دانسته و خواهان شفاف و کامل شدن اصول حزب بود؛ اما آنچه که در عمل اتفاق افتاد این بود که یک کمیته چهل نفری که پیشنهادات مختلفی را از جریان در سایه لیکود دریافت می‌کرد، تشکیل شد. هدف این کمیته بررسی پیشنهادهای مختلف و هماهنگ و اصلاح کردن آنها و در نتیجه تقدیم کردن این پیشنهادات به کمیته مرکزی حزب بود. اما این اقدام لیکود نیز نتیجه چندانی در برداشت و نتانیاهو و تنی دیگر از رهبران لیکود تصمیم به همکاری با جناح راست افراطی گرفتند. موضع اصلی آنها این بود که راهبرد دولت شکست خورده و دولت رابین از پس تامین امنیت داخلی اسرائیل برنیامده و نتوانسته است ضمانت‌های لازم را از طرف مذاکره‌کننده فلسطینی اخذ کند. دومین نقدی که ریویژنیست‌ها به دولت مردان حاکم داشتند به راهبرد اصلی دولت مسلط و به‌طور مشخص شخص اسحاق رابین که همان صلح در قبال زمین (Territory for Peace) است، برمی‌گردد. جناح ریویژنیسم به شدت با عقب‌نشینی از مناطق اشغال شده جنگ ۱۹۶۷، مخالف بوده و آن سرزمین‌ها را فاقد موضوعیت برای گفتگو می‌دانستند.

### ۳-۲-۲. لیکود در قدرت (۱۹۹۹-۱۹۹۶)

ترور اسحاق رابین در چهار نوامبر ۱۹۹۵، تیر خلاصی بود بر پیکره زخم‌خورده و مجروح پیمان صلح اسلو ۲ و پایان زندگانی رابین در واقع پایانی بر نظریه و راهبرد وی، یعنی «زمین در برابر صلح» به حساب می‌آمد. دل‌بستگی و امیدی که خیلی‌ها به اسلو بسته بودند و در خیال خود صلحی ابدی و جاودان میان دو ملت یهود و فلسطینی را متصور بودند، همگی با ترور رابین توسط یک جوان ۲۵ ساله یهودی ارتدکس به نام ایگال عمیر پایان یافت. شش ماه پس از ترور رابین، انتخاباتی برگزار شد که طی آن برای نخستین بار در اسرائیل مردم به صورت مستقیم نخست‌وزیر خود را انتخاب

کردند و دیگر این کنست نبود که نقش تعیین‌کننده داشت. انتخابات ۲۹ می ۱۹۹۶، خاص‌ترین، نزدیک‌ترین و هیجان‌انگیزترین انتخاباتی بود که تا به امروز در اسرائیل برگزار شد. طی این انتخابات- که رقابت تنگاتنگی میان بنیامین نتانیاها و شیمون پرس به ترتیب از احزاب لیکود و کارگر در جریان بود- این نتانیاها بود که توانست با حداقل اختلاف ممکن و با برتری سی هزار رأی خود، (۵۰,۵% به ۴۹,۵%) حریف سرسخت و کارکشته خود، یعنی پرس را شکست دهد. نتانیاها که پیش از رسیدن به قدرت مرتب از سیاست‌های دولت‌مردان پیشین و حزب کارگر انتقاد می‌کرد، پس از ترور رابین و به قدرت رسیدن لیکود، خود را پایبند به توافق اسلو معرفی کرد و بیان داشت که ما از اسلو خارج نخواهیم شد؛ ولی همچنان نیاز به گفتگوهای بیشتری میان ما و طرف فلسطینی وجود دارد. همان‌طور که مشهود است نتانیاها پس از تکیه زدن بر اریکه قدرت، تحت فشار ساختار حاکم بر نظام بین‌الملل و همچنین افکار عمومی داخل و خارج از اسرائیل، نمی‌توانست در اقدامی قانون‌شکنانه و انقلابی اسلو را به صورت یک‌جانبه ملغی کرده و از آن خارج شود؛ لذا با راهبردی هوشمندانه که در پیش گرفت سعی بر این داشت که با افزودن خواسته‌ها و شرایطی جدید، سنگ بر سر راه اجرایی شدن اسلو انداخته و با کشتن وقت و خرید زمان، طرف فلسطینی را از عملیاتی شدن مفاد پیمان اسلو ناامید سازد. اما درباره اینکه علل اتخاذ چنین راهبردی از سوی نتانیاها چه بوده است؟ باید سه عامل را در نظر گرفت. نخست اینکه نتانیاها سعی کرد جو سنگینی که علیه افراط‌گری جناح مقابل (ریویژنیسم) پس از ترور رابین به وجود آمده بود را تلطیف کرده و با مهربانی بیشتری با میراث رابین رفتار کرده و خشم عمومی را فرو نشاند. دوم میزان آرای که نتانیاها کسب کرد بسیار لغزان و شکننده به نظر می‌رسید؛ چراکه به هر حال او با حداقل رأی ممکن توانست به چنین جایگاهی نایل شود؛ به عبارت دیگر او، علی‌رغم نخست‌وزیر بودن نمی‌توانست دست به هر اقدامی بزند و به همین سبب سعی در نشان دادن رویکردی محافظه‌کارانه از خود داشت. سومین دلیل نیز این بود که وی درصدد نشان دادن خود به عنوان فردی صلح‌طلب، موافق حل و فصل معضل و مناقشه میان اسرائیل و فلسطین و مخالف هرگونه خشونت و افراط‌گری بود. به همین جهت بود که وی به خوبی توانست از قدرت

و توانمندی رسانه‌های آمریکایی در جهت پیشبرد مقاصد و اهداف خود استفاده کرده و چهره منعطف و مثبتی را از خود به جهانیان مخابره کند. راهبرد اصلی دولت نتانیاهو در این دوره «صلح در قبال امنیت» است (Peace for Security). او با زیرکی و زکاوت خاصی توانست راهبرد صلح در قبال سرزمین اسحاق رابین را به راهبرد صلح در قبال امنیت تغییر دهد. به‌طور کلی می‌توان اختلاف اساسی و به‌نظر غیرقابل حل لیکود با فلسطینیان را در دو موضوع کلیدی تبیین کرد؛ سرزمین فلسطین و دولت فلسطینی؛ «در مورد مسئله سرزمین، دیدگاه لیکود یک دیدگاه حداکثری است، به‌گونه‌ای که خواهان الحاق نوار غزه و ساحل غربی رود اردن (علاوه بر بلندی‌های جولان) به اسرائیل است. در مورد دولت فلسطینی نیز لیکود به‌شدت با تاسیس آن مخالفت کرده است» (Lappin, 2013).

### ۳-۳. ریویژنیسم در هزاره جدید

قرن بیست‌ویکم را باید قرن قدرت‌نمایی بلامنازع جریان ریویژنیسم و حزب لیکود دانست، به‌طوری‌که به جز یک دوره سه ساله، از ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹ که قدرت در دستان حزب مرکزگرای کادیم بود در تمامی سال‌های دیگر این لیکود بود که همواره فرمان قدرت را در دست داشته و مجال خودنمایی به هیچ جریان و حزب دیگری را نداده است. دو دولت نخست این قرن، یعنی از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶ در دستان ریویژنیستی پرآوازه، یعنی آریل شارون، رهبر حزب لیکود، بود. مهمترین و برجسته‌ترین اقدامی که شارون انجام داد مربوط به برنامه بحث‌برانگیز و جنجالی عقب‌نشینی یک‌جانبه (Uni-lateral Disengagement Plan) بود. شارون این برنامه را در سال ۲۰۰۳، برای اولین بار مطرح کرد. برنامه عقب‌نشینی وی در سال ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ به ترتیب از تصویب دولت و کنست گذشت و جنبه قانونی و عملیاتی پیدا کرد. بر این اساس در سال ۲۰۰۵ و تنها طی پانزده روز بیش از هشت هزار نفر یهودی از بیست و یک شهرک صهیونیستی (هفده شهرک در نوار غزه و چهار شهرک در شمال کرانه باختری) بالاجبار و با دخالت نیروهای امنیتی و نظامی دولت خارج شدند. این اقدام شارون موجی از انتقادات، اعتراضات و تظاهرات ضددولتی در بسیاری از شهرها به‌ویژه مناطق مذهبی‌نشین و در میان ارتدکس‌ها به راه انداخت. آنها شارون را متهم به دروغ‌گویی و خیانت می‌کردند؛

چراکه شارون در دوران تبلیغات انتخاباتی خود غزه را بخشی از خاک اسرائیل و همتراز اورشلیم معرفی کرد؛ ولی پس از رسیدن به قدرت دقیقاً نقطه مقابل حرف خود عمل کرده و باعث خشم بسیاری از یهودیان گردید حتی تا جایی که یهودیان مراسم نفرین علیه شارون را به پا کردند و پس از سکتة مغزی وی در ۲۰۰۶، آن را نتیجه خیانت وی به ملت یهود و عاقبت کار ننگینش قلمداد کردند. استدلال شارون این بود که این اقدام وی جهت تامین افزایش امنیت شهروندان یهودی اسرائیلی که در مناطقی با اکثریت جمعیت فلسطینی قرار دارند، می‌شود لذا دولت در جهت تامین امنیت یهودیان این اقدام را انجام داده و به هیچ عنوان این امر به مثابه تسلیم و تقدیم کردن غزه و ساحل غربی رود اردن به فلسطینیان نیست و همچنان مالکیت این سرزمین‌ها برعهده دولت اسرائیل می‌باشد. این اظهارات درحالی مطرح شد که مخالفان شارون این اقدام را شکست بارز دولت اسرائیل از گروه‌های شبه‌نظامی فلسطینی از جمله حماس قلمداد می‌کردند. شارون یک سال پیش از دچار شدن به عارضه مغزی و در سال ۲۰۰۵، حزبی جدید به نام کادیما را تاسیس نمود. کادیما حزبی لیبرال و مرکز‌گرا با تمایلاتی به سمت جناح راست است که از درون حزب لیکود منشعب شد. به‌همین خاطر است که بسیاری از اعضای این حزب را، اعضای سابق و پیشین لیکود تشکیل می‌دهند. کادیما و رهبر آن ایهود اولمرت در بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹، دولت را در دست داشت. مهمترین رخدادی که در دوره صدرات ایهود اولمرت به‌وقوع پیوست، پیشنهاد گفتگوهای صلح اولمرت به محمود عباس بود. بدون تردید یکی از جدی‌ترین اراده‌های موجود جهت حل‌وفصل نهایی مناقشه میان فلسطین و اسرائیل در دوران اولمرت به‌وقوع پیوست. اولمرت در چهار نوامبر ۲۰۰۷ اعلام کرد که حاضر است مسئله فلسطین را برای همیشه نهایی کرده و با آنها برای دستیابی به این هدف مهم بر سر میز مذاکره بنشیند. او قصد داشت مسئله فلسطین را در دوران ریاست خود حل کرده و با این کار نام خود را برای همیشه در اذهان عمومی ماندگار کند. بر همین اساس قرار شد که طی کنفرانس آنابولیس (Annapolis Conference) در ایالت مریلند آمریکا در تاریخ ۲۷ نوامبر ۲۰۰۷، گفتگوهای صلح رسماً آغاز شود. لازم به ذکر است که پیش از مذاکرات آنابولیس نیز اولمرت و عباس مذاکرات مستقیم و دوجانبه‌ای را طی شش دور

از ژوئن تا نوامبر ۲۰۰۷ بر سر موضوعات اساسی با یکدیگر داشتند. در اکتبر همان سال و پیش از کنفرانس آنابولیس اولمرت طی سخنانی اعلام کرد که حاضر است اورشلیم شرقی (بیت المقدس شرقی) را به فلسطینیان واگذار کند. اولمرت قصد داشت برای نخستین بار در تاریخ حیات اسرائیل، دولت فلسطینی را به رسمیت شناخته و با واگذار کردن مناطق شرقی اورشلیم، کوه معبد (Temple Mount)، نوار غزه و همچنین خروج یک طرفه از ساحل غربی رود اردن دولت-ملت فلسطینی را به رسمیت بشناسد. از طرف دیگر نیز به دنبال آن بود که مشروعیت اسرائیل را از فلسطین اخذ کرده و امنیت را به مردم اسرائیل بازگرداند. این پیشنهاد اولمرت خشم جناح‌های مختلف اسرائیل را در پی داشت. برخی از احزابی که در ائتلاف دولت اولمرت حضور داشتند پس از این پیشنهاد تهدید به خروج از ائتلاف دولت اولمرت کرده که این خود می‌توانست باعث فروپاشی دولت وی شود. پیش از آغاز رسمی کنفرانس آنابولیس محمود عباس رییس جنبش خودگردان فلسطین اعلام کرد که دولت اسرائیل می‌بایست بر سر تمامی شش موضوع اصلی، یعنی تعیین تکلیف اورشلیم، آوارگان فلسطینی و حق بازگشت آنان به فلسطین، مرزهای کشور فلسطین، مسئله شهرک‌سازی‌های یهودیان، آب و امنیت فلسطینیان مذاکره کند. همه چیز به نظر خوب پیش می‌رفت تا اینکه گروه‌های فشار هر دو طرف با مخالفت‌های شدیدی که از خود نشان دادند مانع عملیاتی شدن مفاد کنفرانس آنابولیس شدند. حماس و جهاد اسلامی با برگزاری تظاهرات در غزه و همچنین سایر فلسطینیان در کرانه باختری رود اردن خواستار لغو پیمان صلح اولمرت-عباس شده و تاکید کردند که تا آزادسازی تمام سرزمین‌های فلسطینی و نابودی کامل دولت نامشروع اسرائیل مبارزه را ادامه خواهند داد. در جناح مقابل نیز بسیاری از گروه‌های فشار و جریانات سیاسی از جمله تعداد کثیری از اعضای کنست، جامعه مذهبی اسرائیل و صهیونیست‌های مسیحی در آمریکا با برپایی تظاهراتی اعلام کردند که به هیچ عنوان حاضر به کوتاه آمدن از ساحل غربی رود اردن و اورشلیم نیستند. انتخابات ۲۰۰۹ و روی کار آمدن حزب لیکود و شخص بنیامین نتانیاهو همان و بن بست مذاکرات و پیشرفت حل مناقشه همان. از ۲۰۰۹ تا به امروز که لیکود قدرت بلامنازع اسرائیل می‌باشد، گفتگوهای صلحی به صورت جدی هرگز برگزار نشد. علت این امر هم چیزی

نیست جز پیش‌شرط‌هایی که دولت اسرائیل بر سر راه حل مسئله گذاشته است. طی این مدت لیکود همواره اعلام کرده است، مادامی که جنبش خودگردان فلسطین دولت اسرائیل را به رسمیت نشناسد و همچنین گروه‌های مبارز فلسطینی از جمله جهاد اسلامی و حماس اسلحه را بر زمین نگذارند و خلع سلاح نشوند، حاضر نیست تحت هیچ شرایطی با طرف فلسطینی بر سر میز مذاکره بنشیند.

### ۳-۳-۱. پاسخ به یک شبهه

پیشتر عنوان شد که شارون که رهبری جریان ریویژنیسم، حزب لیکود و همچنین دولت اسرائیل را در اختیار داشت سعی در کوتاه آمدن از مواضع تاریخی و ایدئولوژیکی جریان متبوع خود در قبال فلسطینیان و شیفت کردن به سمت و سوی راهبردی واقع‌گرایانه را داشته است. گزاره فوق این مفهوم و پرسش را به اذهان متبادر می‌کند که چگونه می‌شود که در این پژوهش، جریان ریویژنیسم جریانی ایدئولوژیکی و فاقد هرگونه نرمش و انعطاف قلمداد شده است؟ پاسخ این است که در این پژوهش جریان ریویژنیسم و ساختار حاکم بر آن موضوعیت و محوریت دارد و نه اشخاص و اعضای آن. مهمترین عاملی که بر این گزاره و ادعا صحنه می‌گذارد این است که به محض اینکه شارون پیشنهاد جنجالی خودش را برای اولین بار در سال ۲۰۰۳ مطرح کرد، علاوه بر مواجه شدن با فشارهای سنگین جنبش‌های صهیونیستی داخل و خارج از اسرائیل و نیز افکار عمومی، با فشار و هجمه سنگینی از داخل حزب و از میان همکاران خود و اعضای لیکود مواجه شد. فشارهایی که به جز منشا ایدئولوژیکی هیچ علت دیگری نداشته است. اعضای لیکود با این حملات و فشارهای خود به شارون این نکته را ابراز داشتند تا مادامی که شارون و یا هر شخص دیگری در چارچوب ایدئولوژی حزب حرکت کند، مورد پشتیبانی و حمایت حزب قرار می‌گیرد و در غیر این صورت حزب هیچ تضمینی به وی نخواهد داد و محکم در مقابل آن خواهد ایستاد. به همین خاطر بود که شارون تصمیم به خروج از لیکود گرفت و در سال ۲۰۰۵ حزبی جدید و مرکزگرا تحت عنوان کادیم را که رویکردی به نسبت معتدل داشت را تاسیس نمود. به دیگر سخن، فلسفه تاسیس کادیم هیچ چیزی جز ایدئولوژیکی بودن جریان راست‌گرای ریویژنیسم و ایضا حزب لیکود به عنوان پرچم‌دار و پیش‌قراول جریان مذکور نیست.

## نتیجه‌گیری

راهبردهای اتخاذ شده توسط رهبران جریان ریویژنیسم از مناخیم بگین گرفته تا اسحاق شمیر، آریل شارون و بنیامین نتانیاهاو همگی در مقام حرف دارای ادعاهایی مبنی بر خواست آنها برای صلح و حل و فصل مناقشه با فلسطینیان بوده؛ ولی در مقام عمل می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که تا اواخر دهه هشتاد که به تدریج اصل «دو دولت- دو ملت (Two State Solution) مطرح شد، ریویژنیست‌ها به هیچ عنوان حاضر نبودند که حتی یک خودگردانی محدود نیز به فلسطینیان داده و حقی را برای آنان در این سرزمین قایل شوند. اما به تدریج و بعد از بر روی زبان افتادن طرح دو دولت و دو ملت در اواخر دهه هشتاد و گرفتن شکل و شمایل جدی‌تری به مذاکرات صلح در اواسط دهه نود و همچنین با توجه به هجومه سنگین افکار عمومی و ایضا درخواست متحد اصلی و راهبردی اسرائیل، یعنی ایالات متحده آمریکا مبنی بر به پای میز مذاکره آمدن طرف اسرائیلی، افرادی چون شارون و نتانیاهاو بر خلاف همکیشان پیشینشان، یعنی بگین و شمیر، از خود اندکی انعطاف، حداقل در ظاهر، نشان داده و حاضر به گفتگو با ساف (سازمان آزادی‌بخش فلسطین) شدند. اما آنچه که بدون تردید حایز بیشترین اهمیت است این بوده که اقدامات و گفته‌های رهبران جدید ریویژنیسم در دهه نود و هزاره جدید بیشتر شبیه به یک نمایش سیاسی- تبلیغاتی بوده تا یک اراده جدی برای حل مسئله. آنچه که به نظر به حقیقت نزدیک‌تر است این است که گروه‌های فشار تندرو چه در داخل اسرائیل و چه در خارج از آن مانعی جدی بر سر حل این مناقشه هستند. گروه‌هایی که بیشتر حامی ریویژنیسم بوده و با سنگ‌اندازی‌های خود سعی در پیشبرد اهداف صهیونیسم دارند. این گروه‌ها اینقدر قدرتمند و متنفذ بودند و هستند که مانع اجرای مفاد تایید شده در کنفرانس آنابولیس شده و راهبرد دو دولت- دو ملت ابهود اولمرت و کادیم، که به نسبت لیکود و رهبران آن معتدل و منعطف‌تر بود، را با شکست مواجه کردند. شکستی که خیلی‌ها آن را پایان دهنده «طرح گفتگوهای صلح میان اسرائیل و فلسطین» می‌دانند. عامل ایدئولوژیکی در اتخاذ تصمیم و راهبرد اجرایی در قبال موضوع فلسطین از سوی ریویژنیست‌ها به وضوح قابل مشاهده می‌باشد.

## فهرست منابع:

۱. حمیرا، مشیرزاده. (۱۳۸۴)، «تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل». تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
2. Brenner, L. (1983), *Zionist-Revisionism: The Years of Fascism and Terror*. pp. 66-92.
3. Jabotinski, V. (1923), *THE ETHICS OF THE IRON WALL*.
4. Jabotinski, v. (1934), *LEADER*.
5. Jabotinsky, V. (1910), *HOMO HOMINI LUPUS*1.
6. Jabotinsky, V. (1911), *The Four Sons*.
7. Jabotinsky, v. (1930), *Bi-national Palestine*.
8. Jabotinsky, V. (1932), *On Adventure*.
9. Jabotinsky, V. (1934), *SOCIAL REDEMPTION*.
10. Jabotinsky, V. (1940), *The Arab Angle – undramatized*.
11. Kaplan, E. (2005), *The Jewish Radical Right Revisionist Zionism and Its Ideological Legacy*. (J. o. Migdal, Ed.) Madison, Wisconsin, United States: The University of Wisconsin Press.
12. Lappin, S. (1996), *NETANYAHU AND THE PALESTINIANS*. School of Oriental and African.
13. Maoz, Z. (2006), *Defending The Holy Land*. Ann Arbor, Michigan, United States: University of Michigan.
14. Mendilow, J. (1999), *The Likud's Double Campaign: Between the Devil and the Deep Blue*. New York, United States: State University of New York.
15. Shelef, N. G. (2010), *Evolving Nationalism*. Ithaca, New York, United States: Cornell.
16. Shindler, C. (1995), *The Land Beyond Promise Israel, Likud and the Zionist Dream*. LONDON and NEW YORK, England and United States: I.B.TAURIS.
17. Waxman, D. (2006), *The Pursuit of Peace and The Crisis of Israeli Identity*. New York: PALGRAVE MACMILLAN.